

رفاه در سایه سنگین معیشت

داده‌های تازه یک سنجش ملی نشان می‌دهد افزایش هزینه‌های خوراک، درمان، مسکن و آموزش، نگاه خانوارها به آینده اقتصادی و امکان برنامه‌ریزی برای زندگی بهتر را تغییر داده است



تورم در اقتصاد ایران دیگر یک پدیده موقت نیست، بلکه به بخشی از زندگی روزمره شهروندان تبدیل شده است. طی سال‌های اخیر، خانوارها نه تنها با افزایش مستمر قیمت کالاهای اساسی، بلکه با نااطمینانی دائمی نسبت به آینده اقتصادی نیز مواجه بوده‌اند. افزایش هزینه‌های خوراک، درمان، مسکن و آموزش، هم‌زمان با کاهش ارزش واقعی دستمزدها و درآمدها، موجب شده است بخش بزرگی از جامعه به جای برنامه‌ریزی برای ارتقای کیفیت زندگی، تنها به حفظ سطح فعلی معیشت خود بیندیشد. گزارش‌های بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول نیز نشان می‌دهد که اقتصاد ایران همچنان با ترکیبی از رشد اقتصادی ناپایدار، تورم بالا، تحریم‌های خارجی، محدودیت سرمایه‌گذاری و سایه گسترش جنگ مواجه است؛ شرایطی که بیشترین فشار آن بر طبقه متوسط و دهک‌های پایین درآمدی وارد می‌شود. در چنین فضایی، سنجش نگرش مردم نسبت به وضعیت معیشت، تصویری فراتر از شاخص‌های رسمی اقتصادی ارائه می‌دهد. شاخص‌هایی مانند نرخ تورم یا رشد اقتصادی تنها بخشی از واقعیت را نشان می‌دهند، اما احساس امنیت اقتصادی، توانایی تأمین نیازهای روزمره، امید به آینده و ارزیابی خانوارها از قدرت خرید، تصویری ملموس‌تر از کیفیت زندگی مردم به دست می‌دهد. نتایج تازه پیمایش «آنچه ایران می‌خواهد» که توسط نهاد ریاست جمهوری تهیه شده نیز همین تصویر را تأیید می‌کند. یافته‌های این نظرسنجی نشان می‌دهد جامعه ایران همچنان زیر فشار شدید هزینه‌های زندگی قرار دارد؛

هرچند در برخی شاخص‌های امنیت غذایی نشانه‌هایی از بهبود نسبی مشاهده می‌شود. تصویری که از این داده‌ها به دست می‌آید، نه جامعه‌ای در آستانه فروپاشی معیشتی، بلکه جامعه‌ای است که با اتکا به سازوکارهای مختلف، از جمله تغییر الگوی مصرف و استفاده از حمایت‌های دولتی، تلاش می‌کند خود را با شرایط دشوار اقتصادی سازگار کند.

نان: آخرین سنگر معیشت

نخستین نشانه این فشار، نگرش مردم نسبت به قیمت نان است؛ کالایی که همچنان مهم‌ترین عنصر سبد غذایی بسیاری از خانوارهای ایرانی محسوب می‌شود. براساس این پیمایش، ۵۷.۲ درصد پاسخ‌دهندگان از قیمت فعلی نان رضایت ندارند و ۷۲ درصد نیز با آزادسازی قیمت نان در ازای افزایش یارانه یا اعتبار کالابرگ مخالفت کرده‌اند. این مخالفت در تهران حتی به ۷۶.۱ درصد می‌رسد. گزارش همچنین نشان می‌دهد میزان نارضایتی از قیمت نان نسبت به سال ۱۴۰۲ بیش از دو برابر شده است. مازیار گیلاتی‌نژاد، فعال کارگری، درباره گرانی نان و تأثیر آن بر زندگی طبقه کارگر می‌گوید: «نان تنها غذایی است که مردم محروم می‌توانند آن را تهیه کنند و لاجرم گران شدن آن پیام خاصی را به جامعه القای کند.» گیلاتی‌نژاد با طرح این پرسش که «آیا دستور گران کردن نان فقط در حیطه نان باقی می‌ماند یا اثرات روانی و معیشتی آن، زحمتکشان را بیشتر در غرقابه تنگدستی

فرو خواهد برد»، گفت: «گرانی نان، نشان از بی‌مسئولیتی در قبال سفره‌های مردمی است که بیکارند؛ مردمی که چهار برابر زیر خط فقر حقوق می‌گیرند و به شرایط موجود اعتراض دارند. سؤال این است که آیا مسئولان نمی‌دانند با گرانی نان و دور از دسترس شدن نیازهای ساده زندگی، اعتراضات معیشتی تشدید خواهد شد؟» فعالان کارگری معتقدند نان، برخلاف بسیاری از کالاهای دیگر، همچنان برای افکار عمومی کالایی حساس و نمادی از امنیت معیشتی است. تجربه سال‌های گذشته نیز نشان داده است هرگونه تغییر در قیمت این کالا، صرفاً یک تصمیم اقتصادی تلقی نمی‌شود، بلکه پیامدهای اجتماعی و سیاسی گسترده‌ای به همراه دارد.

امنیت غذایی در بحران

در حوزه امنیت غذایی نیز تصویر چندان امیدوارکننده نیست. بیش از ۸۱ درصد پاسخ‌گویان اعلام کرده‌اند که در تأمین مواد غذایی، دست‌کم تا حدی با مشکل مواجه هستند و سه چهارم جامعه نیز در پرداخت هزینه‌های درمان با دشواری روبه‌رو هستند؛ مشکلاتی که در میان سالمندان، ساکنان مناطق روستایی و افراد کم‌سواد شدیدتر است. وضعیت درآمد خانوارها نیز همین تصویر را تأیید می‌کند. ۵۴ درصد مردم گفته‌اند درآمدشان حتی کفاف هزینه‌های زندگی را نمی‌دهد. ۳۷.۵ درصد تنها قادر به تأمین هزینه‌های جاری هستند و هیچ پس‌اندازی ندارند و فقط ۷.۸ درصد علاوه بر تأمین هزینه‌ها، امکان

پس‌انداز دارند. این ارقام نشان می‌دهد بخش بزرگی از خانوارها عملاً «درآمد به درآمد» زندگی می‌کنند. این یافته‌ها با برآوردهای رسمی دیگر نیز همخوانی دارد. مرکز پژوهش‌های مجلس در گزارش «فقر و نابرابری در ایران» اعلام کرده است که نرخ فقر در سال ۱۴۰۲ به ۳۰.۱ درصد رسیده؛ یعنی تقریباً از هر سه ایرانی، یک نفر زیر خط فقر قرار دارد. این مرکز همچنین در گزارشی درباره نسبت حداقل دستمزد و خط فقر نشان داده است که از سال ۱۴۰۱، حداقل دریافتی یک خانوار سه‌نفره کاری به زیر خط فقر سقوط کرده و در سال ۱۴۰۳ تنها حدود ۹۴ درصد خط فقر را پوشش می‌دهد.

به همین دلیل، پدیده «شاغلان فقیر» گسترش یافته است؛ یعنی افرادی که با وجود اشتغال تمام‌وقت، درآمدشان برای تأمین حداقل استانداردهای زندگی کافی نیست. با این حال، پیمایش یک نکته قابل توجه نیز دارد. برخلاف انتظار، برخی شاخص‌های امنیت غذایی نسبت به سال گذشته اندکی بهبود یافته است؛ مصرف ماهانه گوشت قرمز افزایش یافته، تعداد خانوارهای فاقد مصرف گوشت کاهش پیدا کرده و مصرف هفتگی برنج نیز حدود پنج واحد درصد رشد کرده است. با وجود این، این تغییرات بیش از آنکه نشانه افزایش رفاه باشد، احتمالاً حاصل اجرای کالابرگ الکترونیکی، تغییر الگوی مصرف و سازگار شدن خانوارها با فشارهای اقتصادی است.

در همین حال، ۵۷.۶ درصد پاسخ‌دهندگان معتقدند وضعیت اقتصادی کشور در آینده بدتر خواهد شد؛ در مقابل، تنها ۲۱.۲ درصد انتظار بهبود دارند و ۱۲ درصد تغییری را پیش‌بینی نمی‌کنند. درباره ریشه مشکلات اقتصادی نیز، ۴۶ درصد ناآرامی مسئولان را مهم‌ترین عامل دانسته‌اند، در حالی که ۲۶.۳ درصد فساد و ۲۰.۷ درصد تحریم‌ها را عامل اصلی معرفی کرده‌اند. با این حال، ۶۲ درصد نیز معتقدند ادامه تحریم‌ها و فشارهای اقتصادی، تأمین کالاها و ثبات قیمت‌ها را دشوارتر خواهد کرد. این داده‌ها نشان می‌دهد مسئله امروز ایرانیان تنها کاهش درآمد نیست، بلکه گسترش احساس ناامنی اقتصادی است. هنگامی که بیش از نیمی از مردم درآمد خود را ناکافی می‌دانند، بیش از چهارپنجم در تأمین مواد غذایی مشکل دارند و اکثریت نیز آینده اقتصاد را تیره می‌بینند، رفاه از یک هدف بلندمدت به دغدغه‌ای روزمره برای حفظ معیشت و بقا تبدیل می‌شود. در چنین شرایطی، بخش بزرگی از زندگی روزمره به جای برنامه‌ریزی برای پیشرفت، صرف مدیریت بحران و حفظ حداقل‌های زندگی می‌شود. خانوارها برای جبران کاهش قدرت خرید، به حذف هزینه‌های غیرضروری، کاهش مصرف، استفاده بیشتر از پس‌اندازها، چندمنبعی کردن درآمد و حتی تعویق نیازهای اساسی مانند درمان، آموزش و مسکن روی می‌آورند. به این ترتیب، مسئله معیشت از یک چالش اقتصادی به تجربه‌ای فراگیر از «تلاش برای بقا» تبدیل می‌شود؛ وضعیتی که در آن بسیاری از افراد نه برای بهبود کیفیت زندگی، بلکه برای جلوگیری از سقوط بیشتر اقتصادی تلاش می‌کنند.

نازنین نراقی‌مهر

روزنامه نگار

فشار اقتصادی تنهادر کاهش قدرت خرید خلاصه نمی‌شود؛ گسترش احساس نااطمینانی، مهم‌ترین پیام پنهان داده‌های تازه درباره وضعیت معیشتی ایرانیان است

رفاه

A T I V E N O

یادداشت

O P I N I O N



فرشاد مومنی

اقتصاد دان

اقتصاد ایران نیازمند تغییر ریل

اقتصاد ایران در نقطه‌ای ایستاده است که عبور از پیامدهای بحران‌های اخیر، از آثار جنگ گرفته تا نااطمینانی‌های سیاسی و اقتصادی، بدون اصلاحات بنیادی در سیاست‌گذاری ممکن نخواهد بود. تجربه چند دهه گذشته نشان می‌دهد مشکلات امروز نه محصول یک عامل منفرد، بلکه نتیجه انباشت تصمیم‌هایی است که در گذر زمان، ظرفیت تولید، قدرت خرید مردم و سرمایه اجتماعی را فرسوده‌اند. آنچه اکنون دیده می‌شود، صرفاً تنگنای معیشتی یا اختلال در بازارها نیست؛ مسئله، فرسایش تدریجی بنیان‌های اقتصادی کشوری است که با وجود برخورداری از منابع گسترده، هنوز نتوانسته میان ظرفیت‌های خود و الزامات توسعه پایدار پیوندی مؤثر برقرار کند. گزارش اخیر دفتر اقتصاد کلان سازمان برنامه و بودجه، در این میان، تصویری روشن و هشدارآمیز از مختصات این بحران به دست می‌دهد. بر پایه این گزارش، ایران در فاصله سال‌های ۱۳۸۴ تا ۱۴۰۴ به تومی‌ترین اقتصاد منطقه بدل شده است. هنگامی که متوسط نرخ تورم در کشورهای منطقه طی این دوره حدود ۷.۴ درصد بوده، میانگین تورم ایران به ۳۳.۸ درصد رسیده است. همین شکاف، به روشنی نشان می‌دهد که تورم در ایران نه یک عارضه مقطعی و نه صرفاً نتیجه فشارهای بیرونی، بلکه نشانه یک بیماری ساختاری در متن سیاست‌گذاری اقتصادی است. هم‌زمان، رتبه چهاردهم ایران در میان ۱۵ کشور منطقه از حیث رشد اقتصادی، بیانگر آن است که این اقتصاد، با همه مزیت‌های انسانی، طبیعی و جغرافیایی، از تبدیل منابع به رفاه عمومی و رشد پایدار بازمانده است. آنچه این تصویر را نگران‌کننده‌تر می‌کند، پیامدهای اجتماعی چنین وضعیتی است. افزایش جمعیت غیرشاغل در سن فعالیت، افت سرمایه‌گذاری مولد، گسترش فقر و تعمیق نابرابری، فقط شاخص‌های اقتصادی نیستند؛ اینها نشانه‌های آشکار سستی در بنیان‌های اجتماعی‌اند. هنگامی که بخش بزرگی از جمعیت آماده کار، سهمی مؤثر در تولید ملی ندارد، مسئله از سطح اقتصاد فراتر می‌رود و به موضوعی اجتماعی و حتی امنیتی تبدیل می‌شود. در چنین شرایطی، ساده‌سازی مسئله و فروکاستن همه علل به تحریم‌ها، راهی به فهم واقعیت نمی‌گشاید. تحریم‌ها و شوک‌های ارزی بی‌تردید فشارهایی سنگین وارد کرده‌اند، اما سهم سیاست‌های داخلی در این شکنندگی کمتر از عوامل خارجی نبوده است. سیاست‌های شوک‌درمانی، خصوصی‌سازی‌های ناقص و تقویت فعالیت‌های غیرمولد، اقتصاد ایران را در مسیری فرساینده و پرهزینه قرار داده‌اند. تجربه تاریخی ثابت کرده است که تکرار همان نسخه‌هایی که در ایجاد بحران نقش داشته‌اند، هرگز راه نجات نخواهد بود. چنان‌که داگلاس نوث تأکید می‌کند، کیفیت نهادها است که سرنوشت اقتصادی ملل را رقم می‌زند. اکنون ایران بیش از هر زمان دیگری نیازمند تغییر ریل سیاست‌گذاری است؛ گذار به ساختاری که در آن تولید، نوآوری و اشتغال مولد، جایگاه مرکزی خود را بازیابی‌پند.